

تاریخ وصول: ۸۹/۹/۲۰

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۲۸

«بیماری‌های دل و روش‌های بهبود آن از منظر قرآن و ادبیات عرفانی»

مریم زیبایی‌نژاد^۱

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شیراز، استادیار گروه ادبیات فارسی، شیراز، ایران

چکیده:

در این مقاله، نگارنده با جستاری در فرهنگ‌ها و متون عرفانی، ضمن ارائه تعاریف مختلف از قلب و دل، با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث، بیماری‌هایی را که باعث انحراف و دگرگونی دل و در نتیجه افسردگی و موت قلبی می‌شود را با شواهدی از ادبیات عرفانی بیان می‌نماید، با توجه به اینکه خدای متعال در قرآن کریم، ضمن برشمردن بیماری‌های قلب، راه بهبودی آن را نیز متذکر شده است، نگارنده بعد از بررسی بیماری‌های دل، بر طبق آیات قرآن و احادیث، طریق بهبودی آن را همراه با شواهدی از متون نظم و نثر عرفانی بیان می‌نماید تا تأثیر پذیری ادبیات عرفانی از آیات قرآن مجید، نیز مشخص گردد.

کلید واژه‌ها:

قلب، قرآن، دل، بیماری، نفس، حسد، نفاق، ذکر.

پیشگفتار

در متون نظم و نثر فارسی، دو واژه دل و قلب و ترکیبات آن چون دلبر، دلدار، دلارام و قلب و مقلوب و تقلب بسیار مورد استفاده شعرا و نویسندگان بوده است. واژه پهلوی دل "دیل" است که مربوط به زبان فارسی قدیم است و در گویش های محلی چون نطنزی و سمنانی و طبری، دل با تلفظ هایی به همین صورت به کار برده می شود. مترادف عربی دل، قلب و فؤاد است و "صدر" در عربی به معنای سینه؛ یعنی جایگاه قلب و در بعضی موارد مجاز از قلب، آمده است:

"... فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ"^۱

(... که این کافران چشم ظاهر آن ها کور نیست بلکه قلبی که در سینه های آنان است

کور است.)

از نظر علم پزشکی و فیزیولوژیکی، قلب، عضو داخلی بدن است که شکلی صنوبری دارد و در طرف چپ سینه قرار گرفته و با انقباضات خود، خون را در سراسر بدن به گردش در می آورد اما در قرآن کریم قلب جایگاه ویژه و مهم تری در وجود انسان دارد، قلب در آیات قرآن مجید، جایگاه اندیشه و تفکر است "لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعین لا يبصرون بها" (ترجمه: برای ایشان قلب هایی است که با آن درک نمی کنند و برایشان چشم هایی است که به وسیله آن نمی بینند.) و هدایت مختص قلب است "و من يؤمن بالله يهد قلبه" (هر کس به خدا ایمان آورد قلبش هدایت می شود.) در ادب فارسی نیز دل در وجود انسان، گوهری شریف و گران بهاست و رئیس همه جوارح است و سلامت بدن، در ارتباط با بهبودی و سلامت اوست و تمام اعضا، تابع و وابسته به اویند، قلب در احادیث نیز جایگاه ویژه و مهمی را دارد؛ یعنی جایگاه خداوند و نزول وحی الهی است و در ید قدرت الهی قرار دارد و آن را

به هر صورت که بخواهد دگرگون می‌نماید. و چنانکه پیامبر(ص) فرموده‌اند:

"قلب العبد بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء"

(قلب مؤمن بین انگشتانی از انگشتان خداوند رحمان است و هر جور که بخواهد آن را

دگرگون می‌نماید)

در حدیث قدسی است که: "لا یسعی ارضی و لا سمایی و انما یسعی قلب عبدی

المؤمن" (آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد ولی دل مؤمن، جایگاه من است) این حدیث

قدسی را مولوی چنین به نظم در آورده است:

گفت پیغمبر که حق فرموده است من نگنجم هیچ در بالا و پست

در زمین و آسمان و عرش نیز می نگنجم هان یقین دان ای عزیز

در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا خواهی در آن دل ها طلب

عرفا نیز با تأثیر پذیری از قرآن و احادیث، دل را جایگاه تجلیات الهی می‌دانند اما نه هر

دلی که دل باید، مراتب و خصوصیتی ویژه کسب نماید تا تبدیل به آینه ای گردد و صفات

الهی در آن تجلی یابد، یعنی دل باید مصفاً و پاک و بدون کدورات و آلودگی های نفسانی

شود، که: "قلب المؤمن کمرأة إذا نظر فیها تجلی ربّه" (قلب مؤمن همچون آینه ایست که اگر

به آن توجه کند، تجلی پروردگار را در آن ادراک می‌نماید)

آینه دل چون شود صافی و پاک نقش ها بینی برون از آب و خاک

هم بینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فرآش را

پس دل می‌تواند با پاکی و صفای خود به کمالات نائل آید، اما همین دل، اگر مورد توجه

صاحب‌دل، قرار نگیرد، کدورت‌ها و آلودگی‌ها آن را ناپاک نموده و صاحب‌دل دچار بیماری و

افسردگی می‌شود که در قرآن کریم این بیماری و افسردگی به کوری و ختم و مهر قلب

منتهی می‌گردد، در ادب فارسی، شعرا و نویسندگان، بیشتر از واژه مترادف قلب یعنی دل،

استفاده نموده‌اند و واژه قلب را بیشتر در مفهوم، دلی به کار برده‌اند که از جایگاه اصلی خود

منحرف گردیده و ناسره و تقلبی شده و بدین ترتیب دچار قلب و دگرگونی گردیده، به گونه

ای که خداوند بر آن دل مهر زده و مرض آن را اضافه نموده است.
"ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة"^۱ (خداوند بر دل‌هایشان و بر گوش ایشان و بر دیدگانشان پرده ایست . . .) و "فی قلوبهم مرض" فزادهم الله مرضاً"^۲ (در دل های آنها مرضی است و خداوند بر مرض ایشان بیفزاید)
خدای متعال در قرآن کریم دگرگونی و مرض و انحراف دل را چنین بیان می فرماید:
"نقلب افئدتهم و ابصارهم کما لم یؤمنوا"^۳ (خداوند قلب و دید آن هایی را که ایمان نمی آورند می گرداند)

در قرآن بیش از یکصد و سی مرتبه به قلب و قلوب اشاره شده است و از نظر خداوند متعال قلبی در روز قیامت پذیرفته می شود که سالم و بدون بیماری و امراض باشد: "یوم لا ینفع مال" و لابنون الا من اتی الله بقلب سلیم"^۴ (روزی که سود ندهد مال و نه فرزندان، مگر آنکه بیاید به نزد خدا با دلی سالم و درست)
با توجه به مطالب گفته شده و اهمیت سلامت قلب و دل، در این مقاله، ضمن تعاریفی از قلب و دل در فرهنگ ها و متون عرفانی به امراض قلب و طرق بهبودی آن در آیات قرآن کریم و شواهدی مربوط به امراض و بهبودی دل از ادبیات عرفانی پرداخته می شود.

معانی قلب و دل در فرهنگ ها و متون ادب عرفانی

دل: قلب ۲- جایگاه عواطف و احساسات ۳- روح- جان^۵
قلب: عضو عضلانی تو خالی مخروطی شکل که در سمت چپ قفسه سینه قرار گرفته و رأس آن به سمت پایین است و با انقباض هماهنگ خود، خون را در سراسر بدن به گردش در می آورد ۲- شیء قلبی، جعلی به ویژه سکه قلبی ۳- ناسره، ناخالص^۶
در فرهنگ معین، ۱۲ مفهوم برای دل آمده است که این معانی می رساند که در زبان و

۱- بقره/۷.

۲- بقره/۱۰.

۳- انعام/۱۰.

۴- شعراء/ ۸۸ و ۹۸.

۵- فرهنگ سخن، ج ۴.

۶- همان، ج ۴.

ادبیات فارسی، واژه دل در مفاهیم متفاوت مورد استفاده بوده است :

دل: ۱- عضو داخلی بدن به شکل صنوبری که ضربان هایش موجب دوران خود می‌گردد
۲- قلب ۳- خاطره و ضمیر ۴- جان و روان ۵- مغز سر ۶- میان - وسط درون ۷- مرکز
۸- جرأت و شهامت ۹- لطیفه ربانی و روحانی ۱۰- محل تفصیل معانی، نفس ناطقه
۱۱- مخزن اسرار حق، ۱۲- قلب^۱

قلب: ۱- عضو مرکزی دستگاه گردش خون در انسان و حیوانات دیگر که دارای گردش خون می‌باشند، قلب در انسان به شکل عضله ایست میان تهی و قابل انقباض که از یک کیسه خارجی به نام پریکارد یا برون شاخه دل احاطه شده و از طرف داخل نیز پرده ای موسوم به آندوکارد یا درون شاخه دل آن را پوشانده، قلب در قفسه سینه ما بین دوریه واقع است و شکلش مخروطی است. ۲- دل، قلب سلیم: قلب پاک و منزّه از آلیش. ۳- لطیفه ای روحانی که عبارت است از حقیقت انسان و این قلب است که عالم و مدرک و عارف است و مخاطب و معاقب است و این قلب با قلب جسمانی، علاقه و ارتباط اسرار آمیزی دارد که این علاقه و ارتباط مادی نیست و کاری به گوشت و خون دل ندارد بلکه از قبیل علاقه وصف به موصوف است که فقط اهل کشف به خصوصیات آن واقفند و قلب به این معنی همان است که حکما آن را نفس ناطقه می‌نامند.^۲

توضیحات دیگری که در مورد قلب در این فرهنگ آمده است، همان توضیحاتی است که در مورد دل نیز ذکر شد.

قلب: عضو عضلی ینیض فی الجانب الأسر من الصدر ینظم الحركه الدمویة الی اطراف الجسم، الفؤاد ۲- اختفی فی قلبی المدینه فی وسطها^۳

القلب: قلب و دل، القلب من کل شیء : وسط و مغز و خالص هر چیز^۴

قلب: لطیفه ربانی که متعلق به قلب جسمانی است و جوهر نورانی مجرد که متوسط میان روح و نفس است.^۵

۱- فرهنگ معین، ج ۲.

۲- همان، ج ۲.

۳- المغنی.

۴- فرهنگ لاروس، ج ۲، ص ۱۶۶۰.

۵- فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، ص ۶۴۳.

قلب: ناسره، رایج، پول و سکه نادرست و در اصطلاح امروز پول تقلبی و ساختگی.^۱

امام محمد غزالی در معرفی دل چنین می نویسد:

«اگر می خواهی که خود را بشناسی، بدان که تو را آفریده اند از دو چیز، یکی این کالبد ظاهر که آن را تن گویند و وی را به چشم ظاهر می توان دید و یکی معنی باطن که آن را نفس گویند و جان و دل و آن را به بصیرت باطن توان شناخت و به چشم ظاهر توان دید و حقیقت تو آن معنی باطن است و هر چه جز آن است پیرو وی است و آن را دل نام خواهیم نهاد و چون حدیث دل کنیم، بدان که آن حقیقت آدمی را خواهیم که گاه آن را روح گویند و گاهی نفس و بدین دل، منظور آن گوشت پاره نیست که در جانب چپ سینه قرار گرفته است که ارزشی ندارد زیرا که چهارپایان نیز آن را دارند و مرده نیز آن را دارد و به چشم ظاهر می توان آن را مشاهده نمود، اما دل از این عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است و همهٔ اعضای بدن پیرو او هستند و در حقیقت اوست که پادشاه تمام تن است.»^۲

و نجم الدین دایه می نویسد: «بدان که نفس در اصطلاح ارباب طریقت عبارت از بخاری لطیف که منشأ آن صورت دل است و اطبا آن را روح حیوانی گویند و آن را منشأ جملگی صفات ذمیمه است و از ازدواج روح و قالب، دو فرزند دل و نفس پدید می آید و دل، پسری است که با پدر روح بماند و نفس دختری که با مادر قالب خاکی بماند، در دل همهٔ صفات حمیدهٔ علوی روحانی بود و در نفس همهٔ صفات ذمیمهٔ سفلی»^۳

«ملا هادی سبزواری در شرح دعای جوشن کبیر، قلب و روح و نفس ناطقه را از نظر حکما یکی می داند و معتقد است که، روح، لطیفهٔ انسانیه مجرد است که در نزد طبییان، روح، همان بخار لطیف است که تولد آن در قلب صنوبری است که قابل برای قوهٔ حیات و زندگی و حس و حرکت است و این بخار در نزد عرفا به نفس نامیده می شود.»^۴

"نجم الدین کبری" علت نامیدن دل به قلب را چنین توجیه می نماید:

«بدان که دل لطیفه ایست که دگرگونی پذیرد و از حالتی به حال دیگر رود، چون آب که

۱- منتخب سراج السائرین، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۲- کیمیای سعادت، ص ۴۵.

۳- مرصاد العباد، ص ۱۷۴ الی ۱۷۶.

۴- اسماء و صفات الهی در قرآن، ص ۱۱۸۸.

رنگ آسمان به خود گیرد و آسمان که ملون به رنگ‌های گوناگون گردد و آن را به علت همین انقلاب و دگرگونی، قلب گویند.^۱

لاهیجی در شرح بیت زیر از گلشن راز شبستری، قلب را چنین معرفی می‌نماید:

دل ما دارد از زلفش نشانی به خود ساکن نمی‌گردد زمانی

«دل که خلاصه بنیه انسانی است به مناسبت جامعیت مظهریت جمیع اسماء و صفات از زلف محبوب نشانه ای و نمونه ای دارد و بی‌قرار است و مظهر کل یوم هو فی شأن گشته و هر دم به صفتی و ظهوری تازه ظاهر می‌شود و یک لحظه آرام و سکون نمی‌یابد و دایم در تطور تجلی و ظهور به روز منقلب است و از این جهت موسوم به قلب شده است.»^۲

قلب از آنم من که می‌گردم مدام تا رسد از قرب جانم یک سلام^۳

روز بهان، قلب را جوهری می‌داند که متوسط میان روح و نفس است.^۴
«کاشانی مراد از دل به زبان اشارت را نقطه ای می‌داند که دایره وجود از دور حرکت آن به وجود آمده است و بدو کمال یافته و سرّ ازل و ابد به هم پیوست و مبتدای نظر در وی به متتهای بصر رسیده و جمال و جلال وجه باقی بر او متجلی شده است و عرش رحمان و منزل قرآن و فرقان و برزخ میان غیب و شهادت و روح و نفس و مجمع البحرین ملک و ملکوت و ناظر و منظور شده است، کاشانی در ادامه اضافه می‌نماید که معرفت اوصاف قلب بسیار مشکل است و به دلیل آن که قلب در اطوار احوال و ترقی در مدارج کمال، دگرگون است از این جهت او را قلب گویند.»^۵

دارابی می‌نویسد: «دل عبارت است از قلب و مراد از او نفس ناطقه انسانیست که آن را عقل انسانی گویند: کما قال الله تعالی: "ذلک لمن کان له قلب" یعنی عقل و آن جسم صنوبری که محل روح حیوانیست که عبارت از بخاریست لطیف که تعلق به دل می‌گیرد و به

۱- به نقل از فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۶۴۱.

۲- مفاتیح الاعجاز، ص ۳ و ۵۸۵.

۳- عطار، مصیبت نامه.

۴- شرح شطحیات، ص ۱۲۲، ۳۳۵ و ۴۳۵.

۵- مصباح الهدایه، خلاصه ص ۹۷ به ۹۹.

واسطه روح حیوانی است و به این اعتبار آن جسم صنوبری را دل گویند و به جهت آن که هر زمان تقلب به حالی دارد آن را قلب نامند، چنانکه در حدیث آمده است: قلب العبد بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء^۱

واژه دیگری که در زبان عربی به معنای قلب آمده است فؤاد است.^۲
"إنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفؤَادَ کلٌّ اولئک کان مسؤلواً"^۳ (مسألماً گوش و چشم و دل، همه مسئولند)

با جمع آوری مطالب بالا مشخص می گردد که در زبان عربی، قلب و فؤاد به مفهوم دل آمده است و همچنین قلب به مفهوم دگرگونی و انقلاب و تحول، مد نظر بوده است. در زبان و ادبیات فارسی شعرا و نویسندگان، هر گاه بخواهند انحراف دل از جایگاه اصلی را نشان دهند از واژه قلب، به مفهوم دگرگونی و ناسرگی و تقلبی، استفاده می نمایند که ابیاتی برای نمونه آورده می شود:

گر قلب دلم را نهد دوست عیاری من نقد روان دردمش از دیده شمارم^۴

تو پاک و بی غشی به سوی خویشان چون شد گر

به نزد ناقدان نامت نبهره و قلب و حملانی^۵

قلب روی اندوه نستانند در بازار حشر خالصی باید که بیرون آید از آتش سلیم^۶

۱- دارابی، ۱۳۵۷، ص ۹۴ و ۹۵.

۲- فرهنگ لاروس، ج ۲، ص ۱۵۹۴.

۳- الأسرائ/۳۶.

۴- دیوان حافظ، انجوی، ص ۱۹۶.

۵- دیوان سنایی، مظاهر مصفاً، ص ۳۵۰.

۶- دیوان غزلیات سعدی، ص ۲۳۳.

قلب اندودهٔ حافظ بر او خرج نشد کاین معامل به همه عیب نهان بینا بود^۱

قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر مراد یعنی از خاک در دوست نشانی به من آر^۲

خداوند متعال نیز در قرآن کریم، دگرگونی قلب از مسیر خود را چنین بیان می نماید :
" . . . یخافون یوماً تتقلب فیہ القلوب و الأبصار"^۳ (. . . و از روزی که دل و دیده‌ها،
دگرگون است ترسان و هراسانند)

در قرآن کریم، قلب از یک طرف می تواند پاک و صیقلی شود و منظر نظر الهی گردد و یا
می تواند دچار انحراف و وسوسه و دگرگونی شده و به دلی تقلبی و ناسره تبدیل شود و
بالآخره انسان دچار مرگ قلبی گردد.

«پس دل، صلاح و فسادی دارد، صلاح دل در صفای اوست و فساد دل در کدورت او،
صفای دل در سلامت حواس اوست و کدورت دل در بیماری و خلل حواس او»^۴
و دل را باید شست و شویی داد تا جلوه گاه تجلی خداوند گردد که چون نفس طاهر شود
به نور حق تعالی روشن می گردد که : "اللّٰه ولیّ الذّٰین آمنوا ینخرجهم من الظّلمات الی النور"
خواجه عبدالله انصاری می نویسد:

«چنانکه برای تن می کوشی از بدعت، برای دل کوش تا از غفلت دور شود و همان طور
که برای تن می کوشی و برای بدعت روا نمی داری، بر دل نیز غفلت روا مدار تا در گروه
اراذل نمائی و به ابرار در دارالقرار برسی و دیدار حضرت پروردگار بینی که نظرگاه حق
است.»^۵

۱- دیوان حافظ، جلالی نائینی و نورانی وصال، ص ۸۷.

۲- حافظ، انجوی، ص ۱۲۷.

۳- نور/۳۷.

۴- مرصاد العباد، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۵- خواجه عبدالله انصاری، مجموعهٔ رسائل، ص ۷۵.

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی^۱

اما آینه دل، اگر با کفر و شرک و نفاق و کینه و به طور کلی صفات بهیمنه نفسانی آلوده گردد و گرد و غبار گیرد، دیگر انسان نه تنها جلوه جمال الهی را در آن مشاهده نمی کند، بلکه، وجود و حقیقت خود را نیز نمی یابد و رفته رفته، چشم بصیرت انسان کور می گردد.

آینه ت دانی چرا غمّاز نیست زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست^۲

در قرآن مجید، بیماری های زیادی ذکر شده که باعث کدورت و ناصافی دل می گردد که با شناخت آن می توان، در رفع بیماری های دل و در نهایت، تاریکی و مردگی آن کوشید و با قلبی سلیم و مطمئن در حضور خداوند متعال حاضر شد.

بیماری های دل

دل از نظر قرآن کریم، جایگاه تفکر و اندیشه است، پیامبر اکرم (ص) دل را پادشاهی می داند که سپاهیان دارد و چون شاه به صلاح آید، سپاهیان به صلاح گرایند و چون شاه فاسد شود، سپاهیان فاسد شوند:

"الْقَلْبُ مَلِكٌ وَ لَهُ جُنُودٌ فَإِذَا صَلَحَ الْمَلِكُ صَلَحَتِ جُنُودُهُ وَ إِذَا فَسَدَ الْمَلِكُ فَسَدَتِ جُنُودُهُ" ^۳

حضرت علی (ع) بیماری قلب را بسیار سخت تر و شدید تر از بیماری جسم معرفی می نمایند و چنین می فرمایند:

أَلَا وَ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدَّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدَّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ
أَلَا وَ أَنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ^۴

(آگاه باشید که فقر نوعی بلاست و سخت تر از تنگدستی، بیماری تن است و سخت تر از بیماری تن، بیماری قلب است، آگاه باشید که همانا عامل تندرستی تن، تقوای دل است.)
حضرت علی (ع) در حکمتی دیگر از نهج البلاغه، بیماری قلب را بدینگونه معرفی می

۱- دیوان حافظ، جلالی نائینی، ص ۲۶۸.

۲- مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۹۶.

۳- نهج الفصاحه، ص ۳۲۵.

۴- نهج البلاغه، ص ۷۲۳.

نمایند: « به رگ‌های درونی انسان پاره‌گوشتی آویخته که شریف‌ترین اعضای درونی اوست و آن قلب است که چیزهایی از حکمت و چیزهای متفاوت با آن در او وجود دارد، پس اگر امیدی در آن پدید آید، طمع خوارش گرداند و اگر طمع بر آن هجوم آورد، حرص آن را تباه سازد و اگر نومیدی بر آن چیره شود، تأسف خوردن آن را از پای در آورد، پس هرگونه کندروی برای آن زیانبار و هرگونه تندروی برای آن فساد آفرین است.»^۱

حدیث دیگری نیز از پیامبر اکرم (ص) بدینگونه نقل شده است:
"ان فی الجسد لمضغه اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا و هی القلب"^۲

(در بدن انسان پاره‌گوشتی است که اگر اصلاح شود بدن نیز سالم می‌گردد و اگر فاسد شود، جسد نیز کاملاً فاسد می‌شود، آگاه باشید که آن قلب است.)

انبیاء گفتند در دل علتی است که از آن در حق شناسی آفتی است
نعمت از وی جملگی علت شود طعمه در بیمار کی قوت شود؟^۳

و در حدیث است که: "ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اموالكم انما ينظر الى قلوبكم و اعمالكم"^۴

(به درستی که خداوند به ظاهر شما و اموال شما نظر نمی‌کند بلکه به قلب و اعمال شما نظر می‌نماید)

«پس دل موضع نظر رب العزّه است. ای عجباً از کسی که روی خویش که نظر گاه خلق است همه روزه می‌شوید و پاکیزه می‌دارد و آرایش می‌دهد تا خلق بر چرک و عیب و آفات آن مطلع نشود و دل را که نظر گاه حق است فرو گذارد و قبايح و فضايح و عيوب آن را مهمل گذارد که اگر خلق بدانند که فصیحت و رسوایی در دل دارد، به یکبار از او هجرت

۱- همان، حکمت ۱۰۸، ص ۶۴۹.

۲- نهج الفصاحه، ص ۱۳۲.

۳- مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۱۲۶.

۴- نهج الفصاحه ۷۱۹، ص ۱۱۳.

کنند.^۱»

«عوارض دل بیشتر از همه عوارض است و خواطر که پیوسته همچون تیر و باران در وی بارد و ترا قدرت آن نه که دفع آن کنی و همچون چشم نیست که پلک چشم برهم نهی و از آفت چشم برهی و همچون زبان نیست که در کام کشی و فارغ شوی، بلکه دل در معرض خطر هاست که تو بر منع کردن از آن خاطر ها قادر نیستی و دل را از آن نگه نتوانی داشت و نفس در پی آن خاطر ها افتد و منع کردن او از این، کار سخت است و محنتی عظیم، از طرفی علاج دل بسیار مشکل است چه او بر تو پوشیده است و آنگه بدانی که آفت بدو رسیده باشد و محتاج شوی که بحث بسیار کنی تا بهبود یابد.»^۲

نجم الدین دایه معتقد است که همچنانکه جمله عالم شهادت را با پنج حس ادراک می کنند، دل نیز پنج حس دارد که اگر این پنج حس سلامتی پیدا کند، همه عالم غیب را می تواند بدان ادراک کند: « دل چشمی دارد که می تواند مشاهدات غیبی را بدان ببیند و گوشه که کلام اهل غیب و کلام حق را بدان می شنود و مشامی دارد که رایحه های غیبی را بدان می بوید و کامی دارد که ذوق محبت و حلاوت ایمان و طعم عرفان را با آن می چشد، و هر که این حواس دل او سالم است، نجات تن او نیز حاصل است و هر که این حواس به سلامت نیست، به فساد دل و هلاک جمله تن او در آن است، چنانکه خداوند نیز در قرآن می فرماید: "أَلَا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ" و هر که سلامت دل حاصل ندارد، او را از بهر دوزخ آفریده اند که: "وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا"»^۳

گفت پیغمبر که عینای تنام	لا ینام قلبی عن ربّ الانام
چشم تو بیدار و دل خفته به خواب	چشم من خفته دلم در فتح باب
مر دلم را پنج حس دیگر است	حسن دل را هر دو عالم منظر است ^۴

در قرآن کریم و احادیث، پیروی از هوای نفس، حسد، کینه، طمع، دروغ، نفاق، شایعه

۱- منهاج العابدین، ص ۱۱۶.

۲- همان.

۳- مرصاد العباد، خلاصه ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۴- مثنوی مثنوی، استعلامی، ج ۲، ص ۱۶۱.

پراکنی و . . . از جمله مواردی است که دل انسان را دچار بیماری و قساوت و سختی می نماید، که آیات مربوط به آن همراه با شواهدی از ادبیات عرفانی آورده می شود.

پیروی از هوای نفس

هوای نفس، انسان را به آرزوهای دور دراز می کشاند و هر چه بیشتر تطمیع شود، حرص او بیشتر می گردد، خداوند متعال در آیه های بی شماری انسان را به دوری از هوای نفس فرا می خواند.

"... و لَا تُطْعَمَنَّ مِنْ أَغْفَلِنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا"^۱

(فرمانبردار مشو آن را که غافل کردیم دلش را از یاد ما و پیروی کرد هوای نفس خویش را و کار او زیاده روی است.)

"أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ الْهَوَاهُ هُوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً..."^۲

(آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را با آگاهی، گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده...)

پیامبر اکرم (ص) خطرناک ترین دشمن انسان را نفس می داند:

"أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ"^۳

(دشمن ترین دشمن تو نفس توست که بین دو پهلوئی تو قرار دارد.)

امام حسین (ع) می فرمایند: "إِتَّقُوا هَذِهِ الْأَهْوَاءَ الَّتِي جَمَاعُهَا الضَّلَالَةُ وَ مِعَادُهَا النَّارُ"^۴

(از این هوای نفس بپرهیزید که مجموعه آنها گمراهی و قرارگاه آنها آتش است.)

طمع ورزی و آزمندی نیز از نتایج پیروی از خواهش های نفسانی است که انسان را به ورطه نیستی و نابودی می کشاند.

"إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصَدِّرٍ وَ ضَامِنٌ غَيْرُ وَفِي"^۵

(به راستی طمع ورزی و آزمندی انسان را به آبخوری می برد اما از آن جا بر نمی گرداند و ضامنی است که به عهد خود وفا نمی کند.)

۱- کهف/۲۸.

۲- جائیه/۲۳.

۳- نهج الفصاحه، حکمت ۳۲۸، ص ۶۱.

۴- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۵۹۱ به نقل از حکمت های حسینی، ص ۳۱.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۲۸۵ ترجمه استاد علی اصغر فقیهی.

"فاحذروا عبادَ الله حَذَرَ الغالبِ لِنَفْسِهِ، المانعِ لَشَهْوَتِهِ، الناظرِ بِعَقْلِهِ فَإِنَّ الأَمْرَ واضِحٌ"^۱
(پس ای بندگان خدا، بر حذر باشید بدانگونه که کسی که بر نفسِ آثاره پیروز شده و جلوه شهوت خویش را گرفته و با چشم خرد به همه چیز می‌نگرد و بر حذر و بیمناک است.)

یک حکایت گویمت بشنو به هوش تا بدانی که طمع شد بند گوش
هر که را باشد طمع الکن شود با طمع کی چشم دل روشن شود^۲

ترا دل هست لیکن هست معزول دلی در آرزوی نفس مشغول^۳

ای دل نه هزار عهد کردی کاندرا طلب هوا نگردی
کس را چه گنه تو خویشتن را بر تیغ زدی و زخم خوردی^۴

در نگارستان صورت ترک خطّ نفس‌گیر تا شوی در عالم تحقیق برخوردار دل^۵

چه افکنی تخم حرص و آرزو و نیاز در گِل دل که آرزو ندارد ناز^۶

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸، ترجمه علی اصغر فقیهی.

۲- مثنوی، ج ۲، ص ۳۳.

۳- اسرار نامه، ص ۱۳۰.

۴- غزلیات سعدی، یوسفی، ص ۳۲۸.

۵- همان، ص ۲۴۲.

۶- حدیقه، ص ۳۵۲.

شک و تردید

یکی از عوامل شک و تردید، نداشتن ایمان قلبی و سکون و آرامش است که انسان را دچار وسوسه و شک و تردید می نماید و "تردید زائیده بی دانشی و ناتوانی فرد در انتخاب یکی از دو چیز یا دو راه است که با آن رو به رو گشته است. از آن روی که آدم مردّد از انتخاب هیچ یک از آن دو خرسند نمی شود و هرگز به آرامش خاطر که از اسباب سلامت نفس و بلوغ است نایل نمی شود"^۱.

خداوند متعال در قرآن کریم در مورد شک و تردید چنین می فرماید :

«انما یستأذَنک الذّین لا یؤمنون باللّٰه و الیوم الآخر و ارتابَت قلوبُهُم فَهَم فی ریبهم یتردّدون»^۲ (مسلماً از تو اجازه می خواهند کسانی که ایمان نمی آورند به خدا و روز آخر و شک دارد دل های ایشان، پس ایشان در شک خویش مردد هستند).

پیامبر (ص) می فرماید: "دَع ما یُریبک إلی ما لا یُریبک فإنّ الصّدق یُنجی " (از آن چه شبهه ناک است بگذر و آن چه را شبهه ناک نیست بر گیر که راستی مایه نجات است)^۳.

حضرت علی (ع) می فرماید: "... والشّک علی اربع شعب : علی جدال تَماری و الهول و التّرّدّد و الاستسلام"^۴.

(... شک بر چهار شاخه است ۱-جدال و ستیز برای خود نمایی ۲- ترس ۳- تردید و دودلی ۴- تسلیم در برابر امور هلاک کننده)

دل تهی کن ز آتش پنداشت که کفی خاک باد و آب نداشت^۵

۱- مجله عرفان، شماره دوازدهم، ص ۷۶.

۲- توبه / ۴۵.

۳- نهج الفصاحه، ص ۲۳۷.

۴- نهج البلاغه، حکمت ۳۱، ترجمه فقیهی.

۵- حدیقه، ص ۳۲۵.

می رود در ره ندارد منزلی گام ترسان می نهد اعمی دلی
چون نداند ره مسافر چون رود با تردها و دل پر خون رود
هر که گوید های این سو راه نیست او کند از بیم آنجا وقف و ایست
ور بداند ره دل با هوش او کی رود هر های و هو در گوش او؟^۱

علامه طباطبایی در توضیح آیه "فی قلوبهم مرض" فزادهم الله مرضاً، می نویسد: « این آیه دلالت دارد بر این که دل انسان در خطر نوعی بیماری قرار دارد و قهراً وقتی برای چیزی حالت بیماری تصور شود، حالت سلامتی هم دارد، مثل صحت و مرض و در کلام خدای عزوجل هر جا که خدای تعالی برای دل ها اثبات مرض کرده، احوال آن دل های مریض و آثار آن را نیز بیان نموده و در بیانش اموری را ذکر کرده که دلالت دارد بر این که آن دل ها استقامت فطری خود را از دست داده و از میانه منحرف شده است و مرض قلب عبارت از این که قلب دچار نوعی تردید و اضطراب شود که مسأله ایمان به خدا و اطمینان نسبت به آیات او را کدر و ناصاف کند و ایمان در آن قلب آمیخته با شک و تردید شود. بیمار دلان کسانی هستند که ایمانشان ضعیف است، همان هایی که دل هایشان به پر کاهی می ماند که لحظه ای دستخوش نسیم گشته و به این سو و آن سو کشیده می شود ولی منافقان که به زبان اظهار ایمان می کنند اصلاً ایمان ندارند و در باطن کافرند اما کافر بی شهادتی که کفر خود را علنی نمی سازند.»^۲

نفاق و دو رویی

نفاق و دو رویی از بیماری های خطرناکی است که دل انسان را مرده می نماید، منافق، انسانی است که گفتار و عملش دو گانه است و آنچه را که به زبان می آورد در دل قبول ندارد، قرآن کریم، منافقان را بدین گونه معرفی می نماید:

"يقولون بأفواههم ما ليس في قلوبهم"^۳

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲- تفسیر المیزان، ج ۵، خلاصه ص ۶۱۹ الی ۶۲۳.

۳- آل عمران/۱۶۷.

(می گویند با زبان هایشان آن چه را که در قلبشان قبول ندارند.)

"یرضونکم بأفواههم و تأبی قلوبهم و اکثرهم فاسقون"^۱

(با زبان بازی شما را خوشنود می سازند در صورتی که در دل سرپیچی می کنند و اکثر

آنان فاسقند.)

و إذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله إلا غروراً^۲

(و هنگامی که می گفتند مردمان دو روی و آنان که در دلهایشان بیماری است، که وعده

نداد ما را خدا و پیامبرش مگر فریبی.)

پیامبر می فرمایند که منافق سه علامت دارد: وقتی سخن گوید، دروغ گوید، وقتی وعده

دهد، تخلف کند و وقتی امینش شمارند خیانت کند.

للمنافق ثلاث علامات: إذا حدث کذب و إذا وعد أخلف و إذا ائتمن خان^۳

و همچنین می فرمایند:

مثل المنافق کمثل الشاة العائرة بین الغنمین^۴

(حکایت منافق چون بز حیران است میان دو گله)

علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه فی قلوبهم مرض... می نویسد :

«در این آیات به این جهت عنوان بیمار دل را بر منافقین واقعی اطلاق کرده که بفهماند دل

های منافقین واقعی از مرحله شک درباره حق، سیر نموده و در آخر به انکار حق متتهی شده

است، در آغاز به خاطر ارتکاب دروغ و اینکه در دل دچار شک بودند ولی به دروغ، دعوی

ایمان کردند، بیمار دل شدند و به تدریج خدای تعالی بیماریشان را بیفزود تا در آخر منکر حق

شده و آن را مسخره کردند و هلاک گشتند.»^۵

حضرت علی (ع) درباره بیماری قلبی منافقین می فرمایند: "لسان المرئی جمیل و فی قلبه

۱- توبه/۸.

۲- احزاب ۱۲/۳۲.

۳- نهج الفصاحه، ص ۳۴۹.

۴- همان، ص ۴۰۳.

۵- بقره آیه ۱۰.

۶- تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۶۲۲.

(لسان انسان‌های ریاکار، زیبا و در قلب آنها درد ریشه داری است.)

«عمرو گوید: روزی امام صادق به ما فرمود: گاهی مردی را بینی که در سخنوری در یک لام یا واو اشتباه نکند، سخنوری زیردست و شیواست ولی دلش از شب تاریک تیره تر است و گاهی مردی بینی که نتواند آنچه در دل دارد به زبان آورد و دلش همچون چراغ، فروزان است.»^۲

"بیماری خویشتن ناپذیری، عارضه ایست فراگیر و صعب‌العلاج، زیرا ابتلای به آن، ذهن و ضمیر را دچار تناقض می‌کند و این ناسازی ذهن، آدمی را به رفتاری بر خلاف خواست و اراده اش و تنها برای خوشایند دیگران وادار می‌نماید. خویشتن ناپذیر، ناگزیر بر خود و دیگران دروغ می‌گوید و به رفتاری تن می‌دهد که با خود دروغین وی سازگار است و با این رفتارها درون خویش را آشفته می‌سازد، درون آشفته، زمینه ساز رفتارهای متناقض دیگر گشته، منافق با ترک صداقت، به انسان مرموزی بدل می‌شود که برای عرضه خود راهی مخفی بر می‌گزیند و به جایی می‌رسد که هر چه می‌کند صرفاً برای خوشایند دیگران است"^۳

غلام همت دردی کشان یکرنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیه‌اند^۴

با خدای آن که او دو دل باشد از همه فعل خود خجل باشد^۵

دل بیارامد به گفتار صواب آنچنان که تشنه آرامد به آب
جز دل محجوب که او را علتی است از نبی اش تا غبی تمییز نیست^۶

۱- غرالحکم.

۲- اصول کافی، کلینی، ص ۱۸۵.

۳- مجله عرفان، شماره دوازدهم، ص ۷۲.

۴- دیوان حافظ، ص ۳۰۳.

۵- حدیقه، ص ۱۳۰.

۶- مثنوی معنوی، ج ۶، ص ۱۹۳.

همچو قلابان بر آن نقد تباه نقره می مالند و نام پادشاه
ظاهر الفاظشان توحید و شرع باطن آن همچو در نان، تخم صرع^۱

انسان منافق، برای خود آرایی، متوسل به دروغ و افتراء می شود و دروغ خود را زیبا و راست جلوه می دهد، به همین علت، خداوند، بیماری بر بیماری آنان می افزاید و آن ها را کور و کر می گرداند.

خداوند متعال در آیات زیر، درون تاریک منافقان را چنین افشا می نماید:

" و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين ﴿۸﴾ یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخادعون الا انفسهم و ما یشعرون ﴿۹﴾ فی قلوبهم مرضٌ فزادهم الله مرضاً... ﴿۱۰﴾ " ^۲
(و از مردم گروهی هستند که می گویند ایمان آوردیم به خدا و روز باز پسین، در حالی که نیستند مؤمنان ﴿۸﴾ فریب می دهند خداوند و مؤمنان را در حالی که فریب نمی دهند جز خویشتن را و خود نمی فهمند ﴿۹﴾ در دل های آنان بیماری است و خدا بر مرض ایشان بیفزود... ﴿۱۰﴾)

گفت پیغمبر نشانی داده است	قلب و نیکو را محک بنهاده است
گفته است الكذب ریبٌ فی القلوب	گفت الصدق طمأنینٌ طروب
دل نیارامد به گفتار دروغ	آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
در حدیث راست آرام دل است	راستی ها دانه دام دل است
دل مگر رنجور باشد بد دهان	که نداند چاشنی این و آن
چون شود از رنج و علت دل سلیم	طعم کذب و راست را باشد علیم ^۳

منافق، دروغگویی است، که باطل را زیبا و زیبا را زشت می نماید. پس:

" إیاک و مصاحبه الكذاب فإِنَّهُ كَسْرَابٌ يُقَرَّبُ و إِلَیک البعید و یُبَعَّدُ إِلَیک القریب " ^۴

۱- مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲- بقره / ۸ و ۹ و ۱۰.

۳- مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۴- نهج الفصاحه، ص ۱۵۱.

(بپرهیزید از همنشینی با دروغگو که مسلماً او مانند سرابی است که دورها را برایت نزدیک و نزدیک‌ها را برایت دور می‌گرداند.)

حسد و کینه

حسد و کینه نیز بیماری خطرناکی است که دل را کدر و ناصاف می‌نماید و بر جسم نیز تأثیر می‌گذارد، انسان حسود، هیچ وقت آرامش خاطر پیدا نمی‌کند و از دیدن نعمت و آسایش برای دیگران، نگران است و این بیماری به علت خود ناشناسی است، به این مفهوم که انسان حسود و حقوق، نعمت‌های خداوند را در مورد خود نادیده می‌گیرد و استعداد‌های درونی خودش را نمی‌شناسد و این کفران نعمت، دل او را تیره و تاریک می‌گرداند، خداوند متعال در سوره فلق از انسان خواسته است که از شر حسد حسود به خداوند پناه ببرد:

"و من شرّ حاسدٍ إذا حسدٌ" یعنی پناه بردن از شر حسود به خداوند هنگامی که حسد ورزد، حسودی که مبتلاً به حسد گشته و مشغول اعمال حسد درونی خود است و علیه محسود، دست به کار گشته است.

«بعضی از مفسرین گفته‌اند: این آیه شامل چشم زدن اشخاص شور چشم نیز می‌شود، چون چشم زدن هم ناشی از نوعی حسد درونی است، شخص حسود وقتی چیزی را ببیند که در نظرش بسیار شگفت آور و زیبا باشد، حسدش تحریک شده با همان نگاه، زهر خود را می‌ریزد.»^۱

پیامبر می‌فرمایند: "أَقْلُ النَّاسِ لَذَّةُ الْحَسُودِ"^۲

(لذت حسود از همه کس کمتر است.)

"إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ"^۳

(حسد نیکی‌ها را می‌خورد، چنان‌که آتش هیزم را می‌خورد.)

حضرت علی (ع) تندرستی را نتیجه کم حسد بردن می‌دانند.

"صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ"^۴

۱- المیزان، ج ۲۰، ص ۶۸۲.

۲- نهج الفصاحه، ص ۷۱.

۳- همان، ص ۹۸.

۴- نهج البلاغه - حکمت ۲۵۶ - ترجمه علی اصغر فقیهی.

تا حسد از دل برون نهی از عمل های زشت او نرهی^۱

ور حسد گیرد تو را در ره گلو در حسد ابلیس را باشد غلو
کاو ز آدم ننگ دارد، از حسد با سعادت جنگ دارد، از حسد
عقبه ای زین صعب تر در راه نیست ای خنک آن کش حسد همراه نیست^۲

در دل خود مکن حسد را جای از درون زنگ بغض و کین بزدای^۳

«از آداب قلب آن است که به خدای تعالی و جمیع مسلمانان گمان نیک بری و دل را از غلّ و غش و حسد و کینه و خیانت و خلق بد و عقیده بد، پاک کنی که این ها خیانت قلب است و فرموده اند که دل سه است: دلی همچون کوه که هیچ چیز در او حرکت نکند و دلی همچون درخت خرما، بیخ او محکم و ثابت ولیکن باد او را به راست و چپ متمایل کند و دلی همچون شاخ گیاهی ضعیف که اگر بادی در آید او را از بیخ بر کند.»^۴

پس باید دل آینه مانند را از گرد و غبار و آلودگی پاک و صیقلی نمود و بیماری های آن را زدود و به قول شمس تبریزی «رنج هایی است که قابل علاج نیست و مشغول شدن طیب بدن جاهل است و رنج هایی است که قابل علاج است و ضایع گذاشتن آن بی رحمی»^۵

پس قلب را باید به راه های گوناگون مداوا نمود که اگر آن را ضایع گذاشت، بیماری مزمن می گردد و انسان را به ورطه هلاک می کشاند، در قرآن کریم، خداوند متعال همانگونه که بیماری های قلب را بر شمرده، راه بهبودی آن را نیز در آیات گوناگون متذکر شده است که به گونه ای از آن اشاره می شود:

۱- حدیقه، ص ۸۵

۲- مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳- جام جم، ص ۵۸۶.

۴- منتخب سراج السائرین، ص ۳۱۴.

۵- مقالات شمس، ص ۱۵۱.

راه‌های بهبودی دل

توجه به خداوند

یکی از راه‌های بهبودی دل، توجه به خداوند و بیرون نمودن دل از هرچه ما سوی الله است، خداوند متعال در قرآن کریم میان دل مؤمنین و دل بیمار دلان فرق گذاشته و بیان نموده است که مؤمنان، دل هایشان از نفاق و دو رویی خالی است و تنها به او آرامش پیدا می‌نمایند:

"ألا بذكر الله تطمئن القلوب"

وقتی چراغ دل با نور هدایت آیات قرآنی روشن گردد، قهراً نور ایمان افزون می‌شود و ایمان تازه تری بر ایمان قلبی اضافه می‌گردد و همان‌طور که خداوند متعال برای بیمار دلان، مرض بر مرض و رجس بر رجس می‌افزاید، برای مؤمنان نیز نور بر نور اضافه می‌نماید. توجه دل به خداوند، باعث می‌گردد که انسان تنها به معبود حقیقی توجه نماید و مهارش را به دست نفس سرکش نهد و بر نفس مسلط گردد.

«امام صادق (ع) فرمودند: همانا دل، میان سینه و گلو گاه در نوسان است، تا اینکه به ایمان بسته شود پس هر گاه به ایمان گره خورد، قرار گیرد و این است فرمایش خداوند بزرگ گرامی...»
و من يؤمن بالله يهد قلبه...^۱ (.. و کسی که به خدا بگردد، دلش را به راه آورد...)^۲

می‌کنم ذکر تو پیوسته به قلب و به لسان خنک آن قلب که مذکور لسان تو بود^۳

حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار خانه از غیر نپرداخته ای یعنی چه؟^۴

۱- تغابن / ۱۱.

۲- اصول کافی، ص ۱۸۳.

۳- دیوان اوحدی، ص ۲۰۳.

۴- دیوان حافظ، ص ۵۷۶ (جلالی نایینی و نورانی وصال).

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب تا درین پرده جز اندیشه او نگذارم^۱

درون خلوت ما غیر در نمی‌گنجد برو که هر که نه یار من است بار من است^۲

هشیار کسی باید کز عشق پیرهیزد و این طبع که من دارم با عقل نیامیزد
آن کس که دلی دارد آراسته از معنی گر هر دو جهان باشد در پای یکی ریزد^۳

نیست کن هر چه راه و رأی بود تات دل خانه خدای بود^۴

«اما ابتدا دل را طفولیتی است و مرض بر وی مستولی است، تربیت دل به سر شریعت توان کرد که آن را طریقت گویند و صحت دل به واسطه معالجه صواب و استعمال ادویه توان حاصل کرد، چنانکه قرآن به شرح معالجه و بیان ادویه آن پرداخته است که "نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین . . ."»^۵

پس یکی دیگر از راه های معالجه قلب بیمار، خواندن قرآن و تدبیر در آن است.

خواندن قرآن و تدبیر در آن

"و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَسَارًا"^۶

(و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می کنیم و ستمگران را جز خسران و زیان نمی افزاید.)

۱- همان، ص ۴۹۶.

۲- دیوان غزلیات سعدی، یوسفی، ص ۲۹۹.

۳- همان، ص ۱۸۲.

۴- حدیقه، ص ۱۱۲.

۵- مرصاد العباد، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۶- اسراء / ۸۲.

پیامبر(صلی الله علیه وآله و سلم) فرمودند:

"انّ هذه القلوب تصدّء كما يصدّء الحديد قيل فما جلاءها قال ذكر الموت و تلاوة القرآن"^۱
(دل‌ها مانند آهن زنگ می‌زند. گفتند: صیقل آن چیست؟ پیامبر فرمود: یاد مرگ و خواندن قرآن)

و نیز فرمودند: "القرآن هو الدواء"^۲ (قرآن دواي دردهاست).

امام حسن (ع) می‌فرمایند: "انّ هذا القرآن فيه مصابيح النور و شفاء الصدور"^۳
(در این قرآن، چراغ‌های روشنایی و درمان دردهای درونی است).

دل مجروح را شفا قرآن دل پــــر درد را دوا قرآن^۴

دل مجروح را شفا زویست جان محروم را دوا زویست^۵

در نبی فرمود که این قرآن ز دل هادی بعضی و بعضی را مزل^۶

پیروی از پیامبران و ائمه معصومین

همان‌طور که برای بیماری جسمانی و برای قلب ظاهری، احتیاج به پزشکی متخصص است تا بیماری آن را درمان نماید، برای دل باطنی نیز طبیعی حاذق نیاز است تا راه بهبودی و درمان را به انسان بیاموزد و او را از کوری و کری و افسردگی دل، نجات دهد که: "اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم"

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه قلب سالم را بدین گونه معرفی می‌نماید:

«خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد، خدای هدایتگر را اطاعت می‌کند و از شیطان

۱- نهج الفصاحه، ص ۱۴۱.

۲- نهج الفصاحه، ص ۳۲۵.

۳- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۹، به نقل از حکمت‌های حسنی، ص ۵۵.

۴- حدیقه، ص ۱۷۱.

۵- حدیقه، ص ۱۷۴.

۶- مثنوی معنوی، ج ۶، ص ۳۸.

گمراه کننده، دوری می نماید و با راهنمایی مردان الهی با آگاهی راه به سلامت ببرد.^۱

راز جز پیش عاقلان مگشای دل خود جز به اهل دل منمای^۲

علاج ضعف دل ما، کرشمه ساقی است بر آ سر که طیب آمد و دوا آورد^۳

«همچنین مؤمنان که از قول پیامبر (ص) کار کنند، ایمانشان هر روز به طیب و دوا زیادت باشد و برای این گفت حق تعالی: "و الذین اهتدوا زادهم هدی" و دیگر جای گفت: "لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم" و چنانکه طیب، معالجت بیمار، درخور بیمار کند، بعضی را داروی تلخ فرماید و بعضی را داروی شیرین و بعضی را داروی اندک و بعضی را بسیار، و همچنین ایزد تعالی خطاب کند به پیامبر که "و أنذر عشیرتک الأقربین".^۴

خدمت اکسیر کن مس وار تو جور می کش ای دل از دلدار تو

کیست دلدار اهل دل نیکو بدان که چو روز و شب جهانند از جهان^۵

«ای انسان! سلامت دل طلب کن که حبّ الدّیتیا و الإقبال علی طلبها رأس الأمراض بلکه سمّ قاتل است»^۶

و طهارت و پاکی دل جز زوال پلیدی از قلب چیز دیگر نیست و طهارت قلب، عبارت از پاکی نفس انسانی در ناحیه اعتقاد و اراده و زوال پلیدی است و در نتیجه طهارت، قلب و دل آدمی در معتقدات خود یعنی معارف حقّه ای که پیدا می کند، ثابت و پا برجاست و به جانب شک و تردید میل نمی نماید و پیروی هوای نفس که همان نقض میثاق و پیمان است نمی کند و بالاخره دارای قلب سلیمی می گردد که از هر چیزی جز خداوند خالی شده است، خداوند

۱- نهج البلاغه، دشتی، ص ۴۳۹.

۲- حدیقه، ص ۴۸۳.

۳- دیوان غزلیات حافظ.

۴- نامه های عین القضاء، ج ۲، ص ۴۸۴.

۵- مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۱۵۷.

۶- نامه های عین القضاء، ج ۲، ص ۱۳۹.

در قرآن مجید یادآوری می‌نماید که در روز قیامت مال و ثروت و فرزندان، سودی نخواهد داشت، بلکه آنچه باعث نجات انسان است، قلبی سالم و پاک و دست نخورده است. "یوم لا ینفع مالٌ و لا بنون إلا من أتى الله بقلبٍ سلیم" ۱

بندگی نیست جز ره تسلیم ورنه ندانی بخوان تو قلب سلیم^۲

نتیجه‌گیری

کلمه قلب به معنای آن نیرویی است که آدمی به وسیله آن تدبیر و تعقل می‌کند و حق را از باطل تمیز می‌دهد و خیر را از شر جدا می‌کند و تا قلب به قفل‌های ضخیم شهوت و حسد و نفاق و دروغ و شک و تردید، در غفلت باشد، تدبیر در قرآن و یا مسائل دیگر برای او امکان پذیر نیست

"افلا یتدبّرون القرآن أم علی قلوبٍ أقفالها"^۳

(آیا تدبیر در قرآن نمی‌کنند یا بر قلبشان قفل‌هایی است.)

عرفا همه وجود انسان را وابسته به قلب می‌دانند و قلب از نظر آنان به مراتب ارزشمندتر از عقل است و دریایی وسیع است که هرکس به اندازه گنجایش وجودی به عمق و راز آن پی می‌برد و عقل همچون رودی است که به دریای دل متصل می‌گردد پس اگر انسان را وابسته به دل بدانیم و اصل و اساس مبدأ وجود را نیز دل بدانیم، اشتباه نگفته ایم، زیرا که دل، جایگاه وحی الهی، ظهور صفات الهی و عرش رحمان و کعبه است؛ دل انسان همچون لوحی پاک و بی‌غش است که می‌توان به دو صورت با آن رفتار کرد، یا این لوح سفید را با اعمال زشت و گناه، آلوده نمود و خود را مبتلا به بدترین بیماری‌ها که قساوت قلب و سیاهی دل جزو آن است نمود و یا این لوح سفید را پاک نگه داشت و با توجه به خداوند و ذکر او و تلاوت و تدبیر در قرآن و اعتصام به حبل الله و پیامبران و ائمه معصومین، بهبود بخشید و این امانت الهی را پاک و سالم به آفریننده آسمان‌ها و زمین تحویل داد. اگر دل بیمار گردد و انسان بیماری آن را مداوا نکند، دچار نص صریح این آیه خواهد شد که: "لهم قلوبٌ لا یفقهون بها

۱- شعرا / ۸۸ و ۸۹.

۲- حدیقه، ص ۵۴.

۳- محمد / آیه ۲۴.

و لهم اعینٌ لا یبصرون بها" (برای ایشان قلب هایی است که به وسیله آن درک نمی کنند و برای ایشان چشم هایی است که با آن نمی بینند.) و یا "ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة" (خداوند بر قلب ها و گوش های آنان مهر نهاد و دیدگان ایشان پرده ای است)

و خداوند نیز بر این بیماری می افزاید چنان که در قرآن می فرماید :

"و اما الذین فی قلوبهم مرضٌ فزادتهم رجساً الی رجسهم"^۱

(و اما کسانی که در دل‌هایشان مرض است، پلیدی بر پلیدی ایشان می افزاید)

ولی اگر دل را با ایمان و یاد خداوند و زدودن کینه، حسد و شک و نفاق و . . . پاک

گردانیم، حیاتی به او بخشیده ایم که مماتی نخواهد داشت، که قلب المؤمن لا یموت أبداً

پس بکوشیم تا با بندگی محض در برابر قادر متعال و اعتصام به پیامبر و ائمه معصومین

لوح دل را پاک و تمیز نگه داریم و آن را سالم به پروردگار تسلیم نماییم.

منابع و مأخذ

- ۱- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۵۲)، *مجموعه رسائل*، به اهتمام: محمد شیروانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- ۲- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: انتشارات سخن.
- ۳- جرّ، خلیل (۱۳۸۶). *فرهنگ لاروس*، ترجمه: سید حمید طبیبیان، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۲). *دیوان اشعار*، تصحیح: محمد رضا جلالی نائینی و نورانی وصال، تهران: انتشارات علمی.
- ۵- دارابی، محمد بن محمد (۱۳۵۷). *لطیفه غیبی*، شیراز: انتشارات کتابخانه احمدی.
- ۶- زیبایی نژاد، مریم (۱۳۸۳). *شمیم تأویل در آیات تنزیل*، شیراز: انتشارات نوید.
- ۷- ----- (۱۳۸۸). *فرهنگ اصطلاحات استعاره‌ی عرفانی*، شیراز: انتشارات راهگشا.
- ۸- ژنده پیل، احمد جام (۱۳۵۰). *انس التائین*، تصحیح و تحشیه: علی فاضل، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۹- ----- (۱۳۵۵). *منتخب سراج السائین*، تصحیح: علی فاضل، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۰- ساوی، سعدی (۱۳۶۵). *منهاج العابدین*، مقدمه و تصحیح: احمد شریعتی، تهران: انتشارات امیرکبیر
- ۱۱- سجادی، جعفر، (۱۳۸۶). *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۲- سعدی شیرازی، شیخ مصلح الدین (۱۳۸۵). *دیوان غزلیات*، تصحیح: غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۳- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۲۹). *حدیقه الحقیقه*، تصحیح: مدرس رضوی، تهران: چاپخانه سپهر.
- ۱۴- رضی، شریف (۱۳۸۵). *نهج البلاغه*، ترجمه: استاد علی اصغر فقیهی، انتشارات بضعة الرسول.

- ۱۵- شریفی، محمد (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: انتشارات نشر نو.
- ۱۶- شیروانی، علی (۱۳۸۶). نهج الفصاحه، قم: انتشارات دارالفکر.
- ۱۷- شمس تبریزی، شمس الدین محمد (۱۳۶۹). مقالات، به تصحیح: علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۸- عطار نیشابوری، فرید الدین محمد (۱۳۳۸)، اسرارنامه، تصحیح: سید صادق گوهرین، انتشارات صفی علیشاه
- ۱۹- عین القضاء المیانجی همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد (۱۳۷۷) نامه های عین القضاء همدانی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: علینقی منزوی، چاپ اول، انتشارات اساطیر.
- ۲۰- عقدایی، تورج (۱۳۸۶). روان شناسی کمال در مثنوی، فصلنامه تخصصی عرفان، سال سوم، شماره دوازدهم، زنجان، ص ۵۷ الی ۹۰.
- ۲۱- غزالی، احمد (۱۳۵۲). کیمیای سعادت، به کوشش: احمد آرام، تهران.
- ۲۲- فقیهی، علی اصغر (۱۳۸۵). ترجمه نهج البلاغه، قم: انتشارات چاف.
- ۲۳- کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۲۵). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح: جلال الدین همایی، انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۲۴- کلینی، محمد (۱۳۸۷). اصول کافی، ترجمه: صادق حسن زاده، جلد ۴، قم: انتشارات قائم آل محمد..
- ۲۵- لاهیجی، محمد (۱۳۳۷). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه: کیوان سمیعی، تهران: انتشارات کتابفروشی محمدی.
- ۲۶- محدثی، جواد (۱۳۸۹). حکمت های حسنی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲۷- محقق، محمد باقر (۱۳۷۲). اسماء و صفات الهی، چاپ اول، تهران: انتشارات اسلامی.
- ۲۸- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۸). ترجمه قرآن کریم، قم: انتشارات تابان.
- ۲۹- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۸۴). تصحیح: محمد استعلامی، تهران: انتشارات سخن.
- ۳۰- نجم الدین دایه، ابوبکر عبدالله بن محمد اسد رازی (۱۳۵۲). مرصاد العباد، به اهتمام: محمد امین ریاحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.